

فصل ششم

ملی و میهنی





ای ایران، ای وطن من

ای ایران، ای خانۀ پرشکوه* من، تو را دوست دارم.

ای ایران، ای وطن* من، تو سرزمین* شاعران بزرگ مانند فردوسی، سعدی، حافظ و مولوی* هستی. در دامن تو دانشمندان بزرگی، چون ابوعلی سینا*، محدّذکریایی رازی*، ابوریحان بیرونی* و دکتر حسابی* پرورش یافته اند. پهلوانانی چون آرش کمانگیر*، رستم و تختی* برای سربلندی* تو فداکاری ها کرده اند. ای ایران عزیز، تو مردان و زنان و حتی کودکانی را پروراندی که در راه خدا برای



استقلال* و آزادی تو، جان فشانی* کرده و به
شهادت رسیده اند.

تو را دوست دارم با همه ی زیبایی هایت*؛
جنگل های سبز شمال، آب های نیلگون*
خلیج* فارس، کوه های بلند و برف گرفته ی
دماوند و الوند* و کویرهای وسیع* و پناور. من
شالیزارها*، کشتزارها* و نخلستان های تو را
دوست دارم. تو را دوست دارم با مردم
سخت کوش* و مهربانت، زنان و مردان
صبور* و باایمانت. تو را دوست دارم با گنبد
طلایی* امام هشتم (ع) در مشهد، چهل ستون
در اصفهان و تخت جمشید* در فارس.
ای ایران، ای سرزمین پاکی ها و دلیری ها
به تو افتخار می کنم. ای سرزمین من، با خدای



فردوسی



مولوی



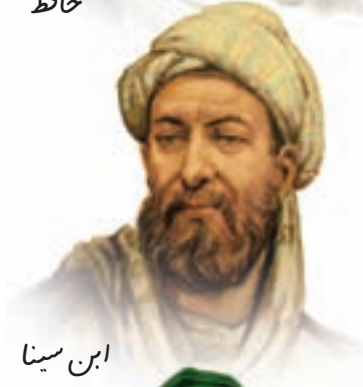
سعدی



ابوریحان بیرونی



حافظ



ابن سینا



محمد بن زکریای رازی*



تختی

خود عهد و پیمان* می بندم که در راه آباد کردن تو
 از جان و دل بگو شتم. مردم خوب و آزاده ات
 را دوست بدارم، به یاریشان بشتابم و با
 دشمنان تو بجنگم. ای سرزمین من، امروز بادی
 پر از امید و نشاط* درس می خوانم و تلاش می کنم
 تا در آینده ایرانی زیباتر، پیش رفته تر*، سر بلندتر
 و آبادتر داشته باشم.

من و دوستانم همیشه این سرود را
 می خوانیم:

آباد باش ای ایران آزاد باش ای ایران
 دل شاد باش ای ایران از مافسران خود

گوش کن و بگو



- ۱- چه چیزهای دیدنی و زیبایی در ایران ما وجود دارد؟
- ۲- مردم ایران چگونه افرادی هستند؟
- ۳- کدام شاعران و نویسندگان بزرگ در ایران پرورش یافته‌اند؟
- ۴- چرا باید وطن خود را دوست داشته باشیم؟
- ۵-

درست، نادرست



- ۱- در همه جای ایران کوه وجود دارد.
- ۲- فقط در جنوب ایران دریا هست.
- ۳- اگر خوب درس بخوانیم، می‌توانیم در آینده ایرانی آزاد و آباد داشته باشیم.
- ۴-

واژه‌آموزی



- شکارچی در جست و جوی شکار بود که به غاری در دل کوه رسید.
- آیا کوه دل دارد؟ دل کوه یعنی چه؟
- کسی که دلش درد می‌گیرد، در کدام قسمت از بدنش احساس درد می‌کند؟
- وقتی می‌گویی دلم سیب می‌خواهد، منظور از «دلم می‌خواهد» چیست؟
- «او دل به دریا می‌زند»، یعنی چه؟
- کسی که دلش می‌شکند، چه اتفاقی برایش افتاده است؟
- همان طور که می‌بینی، دل چند معنی دارد. هم قسمتی از بدن است و هم به معنی داخل یک چیز است و هم معنی‌های دیگری دارد.
- حالا بگو:
- دلم می‌خواهد یعنی
- از دل کسی خبر داشتن یعنی



نکته



وقتی می‌گوییم زبان کودکانه یعنی: حرف زدن مخصوص کودک.
وقتی می‌گوییم لباس مردانه یعنی: لباس مخصوص مردها.

دبستان دخترانه یعنی:
آموزشگاه پسرانه یعنی:
محبّت مادرانه یعنی:

● حالا بگو:

بین و بگو



● این زنان و مردان در کدام قسمت ایران زندگی می‌کنند؟



بگرد و پیدا کن



- ۱- نام بزرگانی را که در درس آمده است.
- ۲- نام جاهای سیاحتی و زیارتی را که در درس می‌بینی.
- ۳- کلمه‌ی تازه‌ای را که در درس آمده است.
- ۴-

به دوستانت بگو



- ۱- چه جاهای دیدنی دیگری در ایران می‌شناسی؟
- ۲- نام کشورهایی را که همسایه‌ی ایران هستند.
- ۳- در محل زندگی شما چه جاهای دیدنی و زیارتی وجود دارد؟
- ۴-

بازی، بازی، بازی



دانش‌آموزان به چند گروه تقسیم می‌شوند. آموزگار از آن‌ها می‌خواهد که با کلمه‌ی «دست» جمله‌هایی بنویسند که در آن‌ها کلمه‌ی «دست» معنای مختلفی داشته باشد. گروهی که جمله‌های بیش‌تری بنویسد، برنده است.

کتاب خوانی



- ۱- تا حالا چند کتاب خوانده‌ای؟ نام پنج تا را بگو.
- ۲- از داستان کتاب چه نتیجه‌ای گرفتی؟
- ۳- فکر می‌کنی چرا نویسنده این نام را برای کتاب انتخاب کرده است؟
- ۴-

با هم بخندیم



مادر: «دخترم، ماهی زیاد بخور؛ چون ماهی هوش آدم را زیاد می‌کند.»
دختر: «اگر گوشت ماهی هوش آدم را زیاد می‌کند، چرا خودش کم‌هوش بوده و توی دام افتاده است؟»





فَعَالِيَتَهَا

گوش کن و بگو



درست، نادرست



واژه آموزی



نکته



ببین و بگو 

بگرد و پیدا کن 

به دوستانت بگو 

نمایش 



خانه‌ی عزیز من

می‌کشم دوباره من
نقشه‌ای که می‌شود
نقشه‌ای به روی خاک
خانه‌ای بزرگ و پاک

روی نقشه می‌کشم
مردمان مهربان
کوه و تپه و کویر
کودک و جوان و پیر

باغ لاله می‌کشم
پر افتخار
رنگ خون یک شهید
سبز و قرمز و سفید

غرق بوسه می‌کنم
در کنار خانه‌ام
نقشه را دوباره من
می‌نویسم: ای وطن

تا همیشه می‌تپد
خانه‌ی عزیز من
قلب من برای تو
جان من فدای تو

کبری هاشمی



معلم فلسطینی



وقتی سربازها دور خالد حلقه زدند، دوستانش همه فرار کرده بودند و او تنها مانده بود. هنوز خیلی کوچک بود. شش سال بیش تر نداشت. مثل یک گنجشک کوچک بود که با دو بال نرم، تازه می خواست پرواز یاد بگیرد. از بقیه عقب مانده و به دام افتاده بود.

یکی از سربازها به او گفت: «هنوز سنگ در دست داری؟ بدجنس! دیگر نمی توانی انکار کنی.»

سرباز دیگر به بغل دستی خود گفت: «نگاه کن! گریه نمی کند. به نظر هم نمی رسد ترسیده باشد. فکر می کنی ترسیده است؟»
دیگری جواب داد: «نمی دانم؛ تو چه فکر می کنی؟»
سرباز اولی جواب نداد؛ لوله ی تفنگ خود را به طرف خالد گرفت و داد زد: «بگو کی به تو یاد داده است که ما را با سنگ بزنی؟ اگر نگویی، تو را می کشم. این جا دوربین هم نیست که عکس بگیرد. کسی هم نمی فهمد که تو کشته شده ای. ها، بگو، کی به تو یاد داده است ما را با سنگ بزنی؟»

خالد با زبان کودکانه گفت:

- «برادرم، برادرم محمد.»

- «آفرین پسر، برادرت کجاست؟»

- «در خانه است.»

- «ما را به خانه می بری؟»

- «می... می برم.»

در همین موقع، افسر اسرائیلی از راه رسید. یکی از سربازها ماجرا را برای او تعریف کرد. افسر اسرائیلی گفت: «فکر می کنم سرنخی گیر آورده باشیم. اگر برادرش را دستگیر کنیم، حتماً یک عده از خراب کارها هم با او گیر می افتند. مواظب باشید این پسر فرار نکند.»

افسر اسرائیلی پیشاپیش همه حرکت می کرد. سربازها هم پسرک را در میان گرفته بودند و پشت سر افسر حرکت می کردند. پسرک راه را به آن ها نشان می داد. کمی بعد، پسرک به خانه ای اشاره کرد و گفت: «این خانه ی ماست.»
سربازها تفنگ هایشان را آماده کردند. بعد خانه را محاصره کردند. افسر اسرائیلی با بی سیم صحبت می کرد و با خوش حالی و افتخار ادعا می کرد اولین افسری است که سرنخی به دست آورده و پناهگاه خراب کارها را کشف کرده است.
آن ها زنگ در را به صدا درآوردند. پدر خالد و بعد هم مادرش از خانه بیرون آمدند.

مادر وقتی پسر خود را در محاصره ی سربازها دید، دوید تا او را از چنگ آن ها نجات دهد اما سربازها مانع شدند و او را عقب زدند.



افسر اسرائیلی گفت: «ما محمد را می‌خواهیم. تا وقتی که او را به ما تحویل ندهید، این پسر را آزاد نمی‌کنیم.»

لبخندی بر لب‌های پدر نشست. به داخل خانه رفت. بعد در حالی که دست پسر خردسالی را گرفته بود، بیرون آمد.

افسر اسرائیلی با تعجب به سربازها نگاه کرد و بعد بر سر پدر داد زد: «محمد کجاست؟»

پدر آرام جواب داد: «همین است. من جز این دو پسر، بچه‌ی دیگری ندارم. محمد همین است. سه سال دارد.»

خالد، در یک چشم به هم زدن، از محاصره‌ی سربازها بیرون جست و برادر خود را در آغوش گرفت. بعد به او گفت: «این بار تو هم با ما بیا و آن‌ها را با سنگ بزن. نترسی‌ها! خوب؟»

محمد سر تکان داد و گفت: «من هم می‌آیم تا آن‌ها را با سنگ بزنیم.»

در همین موقع، افسر اسرائیلی باشلیک گلوله‌ای او را به شهادت رساند.

فصل هفتم

طبیعت





کوه نوردی

فکر نمی‌کنم هیچ چّه‌ای از کوه نوردی بدش بیاید. شاید تنها بدی آن از نظر بعضی‌ها، این است که باید با پای پیاده راه بروند. حالا اگر قول* بدهید که تا آخر راه با ما باشید می‌خواهیم شما را به یک کوه نوردی ببریم که اصلاً خستگی* ندارد. ما برای کوه نوردی احتیاج به کفش مخصوص کوه، لباس گرم، مقداری طناب*، جعبه‌ی کمک‌های اولیه، تبر*، یخ‌شکن*، کپسول اکسیژن*، نقشه، راهنما*، قطب‌نما، آب، غذا، چراغ قوه و چادر*های سبکی داریم که بتوانیم آن‌ها را به راحتی حمل کنیم.



خوب حاضرید*؟ قبل از حرکت، از شما سؤالی دارم، برای کوه نوردی به کجا باید رفت؟... مثل این که خیلی سؤال آسانی است. پس بگویید کوه به کجا می‌گویند؟ سخت شد؟ کوه به ارتفاعاتی* می‌گویند که از تپه‌ها* بسیار بلندترند.

خیلی خوب، راه بیفتید. باید از تپه‌ها بگذریم تا به کوه‌ها برسیم. در کنار تپه‌ها معمولاً* رودهایی جاری هستند که از کوه‌ها سرچشمه می‌گیرند. این قسمت از کوه نوردی خیلی لذت بخش است. مخصوصاً اگر کنار کوه و تپه و رود جنگلی هم وجود داشته باشد، منظره* خیلی زیباتر می‌شود.

بیاید کوه نوردیمان را تا بالای قله* ادامه* دهیم. قله بالاترین جای کوه است. حال از این بالا به اطراف نگاه کنید. چه منظره‌ی زیبایی*! آدم می‌تواند تا دور دست‌ها را ببیند و لذت* ببرد.



هوای بالای کوه بسیار پاک و تمیز است و خستگی را از تن بیرون می‌کند. حالا قدری بشینید، استراحت کنید و از منظره‌ی اطراف لذت بیش‌تری ببرید. مثل این که هنوز چند نفر از دوستانمان نرسیده‌اند. منتظر* بمانیم تا همه‌ی دوستانی که در راه هستند به ما برسند. باید بدانیم در کوه‌نوردی تعاون* و همکاری لازم است.

کمی با دقت به اطراف نگاه کنید قسمت‌هایی از مسیر کوه‌نوردی، تپه‌های دور و نزدیک، رودها، جنگل‌ها و باغ‌ها، روستاها و کشتزارها دیده می‌شوند، اگر دریاچه‌ای* هم در دوردست‌ها وجود داشته باشد، منظره‌ی کوه خیلی زیباتر می‌شود. کوه‌نوردها برای سلامتی و دیدن این مناظر* زیبا به کوه می‌روند. یک منظره‌ی تماشایی خستگی را از تن بیرون می‌کند. خسته نباشید!

شما هم می‌خواهید برگردیم؟





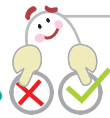
فعالیت‌ها

گوش کن و بگو



- ۱- کوه و تپه را با هم مقایسه کن.
- ۲- برای کوه‌نوردی به چه وسایلی نیاز داریم؟
- ۳- چرا در کوه‌نوردی تعاون و همکاری لازم است؟
- ۴-

درست، نادرست



- ۱- برای رسیدن به کوه از تپه‌ها می‌گذریم.
- ۲- در کوه فقط کوه‌نوردی می‌کنیم.
- ۳- همیشه در قلّه‌ی کوه، هوا سرد است.
- ۴- فقط در کوه‌نوردی باید تعاون و همکاری داشته باشیم.
- ۵-

واژه‌آموزی



- گلزار یعنی: جایی که گل‌های فراوان دارد.
- لاله‌زار یعنی: جایی که لاله‌های فراوان دارد.
- حالا بگو:
- کشتزار یعنی:
 - نمکزار یعنی:
 - شنزار یعنی:
- حالا تو هم چند نمونه‌ی دیگر بگو.



در درس پنجم خواندیم که آموزگار از هر گروه خواست خوب به اطراف نگاه کنند؛ هرچه را می‌بینند و می‌شنوند، یادداشت کنند و با هم فکری، یک نوشته یا گزارش بنویسند.

یادداشت‌برداری یعنی نوشتن چیزهایی که می‌شنویم یا می‌بینیم یا می‌خوانیم. وقتی به مسافرت یا گردش علمی می‌روید، خوب است دفتر یادداشت همراه داشته باشید و دیده‌ها، شنیده‌ها یا چیزهایی را که به فکرتان رسیده است، در آن یادداشت کنید. شما با منظم کردن این یادداشت‌ها، می‌توانید نوشته، گزارش یا خاطرات خود را بنویسید. بسیاری از نویسندگان بزرگ، با استفاده از یادداشت‌های خود کتاب نوشته‌اند.



- ۱- جمله‌هایی را که در آن‌ها نام وسایل کوه‌نوردی آمده است.
- ۲- کلمه‌هایی را که اولین بار در درس خوانده‌ای.
- ۳- پنج کلمه که بیش از یک جزء دارند؛ مانند یخ‌شکن، زیباتر، کشتزار.
- ۴-



- ۱- کدام کوه‌های ایران را می‌شناسی؟
- ۲- کوه‌ها چه فایده‌هایی دارند؟
- ۳-

بازی، بازی، بازی

دانش‌آموزان به چند گروه تقسیم می‌شوند. آموزگار کلمه‌ای را روی تخته‌ی کلاس می‌نویسد. اعضای هر گروه با هم فکری با آن جمله می‌سازند. گروهی که بتواند جمله‌ی طولانی‌تر و معنی‌دارتری بسازد، برنده است.

کتاب‌خوانی

- ۱- در کتابی که خواندی، نام چه چیزهایی بود که در طبیعت دیده می‌شوند؟
- ۲- داستان در کجا اتفاق افتاده بود؟
- ۳- موضوع داستان چه بود؟
- ۴-

با هم بخندیم

اولی: «در شهر ما کوهی وجود دارد که وقتی در آن جا فریاد می‌زنی، صدای خودت را سریع می‌شنوی؛ مثلاً وقتی می‌گویی حمید، زود می‌شنوی حمید!»

دومی: «ولی در شهر ما کوهی وجود دارد که وقتی فریاد می‌زنی حمید، زود می‌شنوی کدام حمید؟!»

